

کاملتر بود : «واللیل اذا سجدی» آرامش شب و تابش روز که به تقییر حکیم رحیم و برای تربیت و تکمیل خلق است چنان تنظیم یافته تا پی در پی بر آیند و پیش از سه معین دوام نیابند. بنا بر این وحی و نبوت و معارف ناشی از آنها چون جهان محسوس، نظام و حسابی دارد و طلوع و غروب وحی چون طلوع و غروب آفتاب هر دو نمایاننده رحمت و تدبیر پروردگار است، و قطع وحی در زمانی کوتاه یا دراز، مانند فراگیری شب، نشانه این نیست که خداوند شخص یا خلق را رها کرده و بخود واگذارده یا بخشش آمده و دشمن شده است : «ماودعک ربک وما قلی»

«والاخرة خیر لك من الاولى» - «لسوف یعطیک ربک فترضی» : الاخرة بقرینه سیاق مطلب و در مقابل الاولى زندگی بعد از مرحله اولی است و تعمیم دارد، و اگر مقصود از الاخرة همان عالم دیگر باشد، در مقابل آن الدنیا مناسبتر از الاولى بود. لام للاخرة و لسوف برای تأکید مطلب و جواب قسم است. سوف نیز با دلالت بر تأخیر متضمن تأکید است : آنچه پس از این در پیش داری برای تو بهتر است از مرحله اولی یا عالم دنیا. بعد از این و حتماً، پروردگارت بتو آنقدر اعطا کند که دیگر نگرانی نداشته باشی و خشنود شوی.

از این جواب قسمها و تأکیدها معلوم میشود که آنحضرت از این اندیشناک بود که مبادا فشار وحی و فرمانهای آن از یکسو و از سوی دیگر دشواریها و ناهمواریهای امر رسالت و اوضاع ناسازگار، دوام یابد یا مدت آن بسیار طولانی شود و رسالتش پیش نرود.

گرچه در آیه از عطاء رضایتبخش نامی برده نشده ولی مضامین و شأن نزول آیات و اضافه رب «ربک» بآن دلالت دارد: انتظار و چشمداشت آنحضرت همین بود که سختیها

والضحی نور ضمیر مصطفی  
از برای اینکه آنهم عکس اوست  
خود فنا چه لایق گفت خداست  
وین تن خاکی زنگاری او  
با شب تن گفت همین ما ودعک  
زان حلاوت شد عبارت ما قلی

۱- زان سبب فرمود یزدان والضحی  
قول دیگر کاین ضحی را خواست دوست  
ورنه بر فانی قسم خوردن خطاست  
باز واللیل است ستاری او  
آفتابش چون برآمد زان فلك  
وصل پیدا گشت از همین بلا

هموار شود و مسؤولیت رسالت انجام گیرد و مردم هدایت و تربیت شوند . و آنچه مفسرین آورده و در روایات آمده است از لوازم و مصدیق همین انجام رسالت و تکمیل وحی است که پس از مرحله سخت نخستین انجام شد - در مراحل بعد « الاخره » تاریکیهای شرك زائل گردید و نور هدایت از هانرا روشن و چشمها را باز و زبانها را گویا کرد و از انسانهای کروگنك و لال و ناتوان مردمی شنوا و بینا و گویا و بلنداندیش و توانا ساخت ، این نور هدایت پس از دوره اول برای همیشه غروب نکرد ، و پس از هر غروبی طلوعی داشته و دارد و تا نهایت کار زمین و آسمان بر نفوس مستعدی همی تابد و ایمان و توان می بخشد .

در احادیث ائمه معصومین علیهم السلام این عطای رضایتبخش به شفاعت تفسیر شده است . در حقیقت شفاعت با اذن و رضایت خداوند « من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه - ولا یشفعون الا لمن ارتضى » از لوازم و آثار هدایت است<sup>۱</sup> .

الم بجدك یتیمآوی : استفهام الم بجدك ، برای تنبیه و طلب اقرار ، و فاعل آن و افعال بعد ، ضمیر راجع به رب است . معنای این فعل با تعدی به دو مفعول اشعار باین دارد که در میان مردم یتیمی ناشناس و بی مأوی بود . فعل آوی ، متضمن معنای جای و پناه دادن و سرپرستی و محبت نمودن است . مفعول آوی وهدی واغنی ، ضمیرهای خطاب مقدر است که از هر يك از افعال قبل از آنها معلوم میشود و برای کوتاهی فواصل آیات احتیاجی به ذکر آنها نیست . شاید که دو مفعول مقدر باشد یکی بواسطه « بك » و دیگر بلاواسطه « الناس » : آیا ترا یتیمی بی پناه نیافت ، پس از آن مردمرا بوسیله تو پناه داد ؟

۱- رجوع شود به آیه ۴۸ بقره جلد اول .

از حضرت باقر (ع) روایت شده که فرمود : « دیگران میگویند امیدبخشترین آیات قرآن آیه یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم ، است . و ما اهل بیت گوئیم امیدبخشترین آیات آیه ولسوف یمطیک ربك فترضی است و بخدا سوگند آن همان شفاعت می باشد که خداوند آنرا درباره اهل لاله الا الله عطا کرده است تا آنکه آنحضرت بگوید راضی شدم . در مجمع البیان مضمون همین روایت از حرث بن شریح و او از محمد بن حنفیه ، نقل شده . از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود : « رضایت جدم به این است که هیچ خدا پرستی « موحدی » در آتش نماند ... » و روایات دیگری نیز بدین مضمون آمده است .

تاریخ روشن زندگی و وضع دوران طفولیت آنحضرت شاهد صادق و خدشه ناپذیر برایستکه لطف خاص پروردگار پیوسته شامل حالش بوده و او را در مآواهای پاک و پراز مهر جای داده و از موجبات انحرافهای فکری و اخلاقی محیط بزرگنارش میداشت :

بیش از ششماه از مرحله تکوینش نگذشته بود که پدر جوانش عبدالله در شهر یثرب و در میان دائمی زادگانش چشم از دنیا بست .

مرگ عبدالله که کوچکترین و عزیزترین فرزندان عبدالطلب بود ، سرور قریش و مردم مکه را ماتمزده کرد . در میان چنین اندوه و ماتم و اشک و آه مادر بی سرپرستی ، دوره جنینی را گذراند و بدنیا چشم گشود .

و چون وادی شرك آلود و کوههای محیط و گرفته مکه و اوضاع فکری و اخلاقی آن و همچنین چهره افسرده و شیرغم آلود مادر ، با پرورش اولی چنین طفلی مناسب نبود ، عنایت ربوبی او را در آغوش زن پاک سرشتی بنام حلیمه سمدیه جای داد . این زن با همان نظر اول چنان مجذوب آن طفل شد که بدون نظر پیدایش او را در بر گرفت و در آغوش مآوی داد و با خود به صحرا برد و در میان محبت خانواده و قبیله اش جای داد : « فآوی » . مقدم او برای آن خانواده و قبیله منشأ خیر و برکت گردید .

در آغوش مهر پرور این زن و قبیله اش و در مآوای بیابان باز و نوازش نسیم و انوار ، جسم و روحش بیش از حد معمول رشد می یافت . مورخین داستانهای عجیبی از وضع این طفل از حلیمه نقل میکنند ، گوید : هیچ گاه جز از پستان راست شیر ننوشید و پستان دیگر را برای برادر همیشرش وا گذارده بود . هر گاه شبها در میان خیمه گریه سر میداد چون او را از خیمه بیرون میبرد و زیر آسمان میگذاردم چهره اش باز و چشمانش به ستاره ها دوخته میشد . و همینکه توانست بپاخیزد و راه رود با برادران رضاعی و همسالانش همراه گوسفندان ، چالاک به راه افتاد . این زن در هر سال يك یا دو بار او را بمکه نزد مادر و خویشانش می برد . پس از پنجسالگی که رشدش کامل شد بمکه اش باز گرداند و این بار در آغوش مادری مآوا گرفت که گذشت زمان و دیدن این فرزند آلامش را سبک کرده بود . دوران این مآوا هم بیش از یکسال نپائید که مادرش همه رنجهای گذشته و امیدهای آینده را با خود از دنیا برد . چهارمین مآوایش خانه گل و دل عبدالطلب گردید .

آن پیرمرد عالیقدر در چهره و حرکات و گفتار فرزندزاده اش همه امجاد و مواریث اجداد و سیمای فرزندش عبدالله و هزاران اسرار را مشاهده میکرد ، و چنان با او دل بست که روز و شب از او جدا نمیشد ، در بستر خود او را میخواست باند و درمسند سروریش پهلوی خود مینشاند و در مجالس از فرزندان بزرگسالش مقدم میداشت و رفتارش با او سرشار از محبت و ادب متقابل بود . سایه مآوای این سرور هم چندان نپائید ، بیش از هشت سال از عمر پر حادثه اش نگذشته بود که خود را در کنار بستر مرگ شیخ مکه و وارث فضائل گذشتگانش دید . در حالیکه چشمش بچشم او دوخته و دستش در میان دست او بود . جدش در آخرین نفسهای زندگی دست یتیم عبدالله را در میان گزیده ترین فرزندان خود ابوطالب گذارد و چشم بر هم نهاد . در سالهای

پرحادثه پیش از بعثت و پس از آن، ابوطالب و فرزندان و خانه‌اش ماوای امن پناهگاه محکم و مدافع دائم آنحضرت بود: «فاوی». در آن یتیمی و این تنبیر ماواها و جابجا شدن‌ها لطف و عنایت پروردگار را مشاهده میکرد، او را متکی بخدا و مستقل بار آورد و به دردها و سختیهای یتیمان و بینوایان و نابسامانیهای مردم از نزدیک آشنایش کرد. و آن ماواهای پراز مهر و دامنهای پاک روحش را از محبت و خیر سرشار نمود و برای او در برابر تأثر از یتیمی و نفوذ اوهام و عقاید باطل که همه جار گرفته بود، حریم امنی بود - در سراسر دوران طفولیت و جوانی سخنی نابجا یا ناسزا و رفتاری ناروا از او دیده نشد.

و وجدك ضالا فهدي. و وجدك عاللا فالغنى : و وجدك ، عطف به مفهوم مثبت الم یجدك ، یا حال ، و میشود بتقدیر حرف استفهام و نفی ماضی باشد « اما وجدك ». مفسرین در توجیه این آیه و در معنای ضال ، احتمالاتی داده‌اند : در مجمع البیان تا هفت احتمال ذکر شده که سه احتمال آن راجع به داستانهای از گم شدن آنحضرت در بیابان یا شهر مکه است . و خواسته‌اند ضال را گم شده معنا کنند ، با آنکه اصطلاح و استعمال رائج کلمه ضال موافق با این معنا نیست و داستانهای ذکر شده بیش از آنکه سند و اعتباری ندارد ، بنا بر بعض این داستانها نعمت هدایه « فهدي » باید راجع بکسانی باشد که آنحضرت را یافته‌اند . و بیش از همه ، این آیات در مقام نعمتهای معروف و چشم گیر است . و اگر آنحضرت در طفولیت چند ساعتی راه خانه یا قبیله را گم کرده و سپس یافته باشد ، آیا ارزش دارد که اینگونه در قرآن تذکر داده شود و در ردیف آن نعمتهای مشهود و معروف ذکر گردد ؟

بعضی ضال را ، ناشناخته معنا کرده‌اند : تو در میان قومت ناشناخته بودی ، پس خداوند آنها را بشناسائی توهدایت کرد . این معنا نیز از ظاهر لغت ضال و ظاهر آیه و زندگی معروف آنحضرت دور است . و همچنین بسیاری از مفسرین کوشیده‌اند تا هر چه میتوانند معنا و احتمال از این آیه بیرون آرند و گویا بیش از تفسیر ، خواسته‌اند وسعت ذهن و قدرت تخیل خود را بنمایانند تا آنجا که فخر رازی بیست توجیه و احتمال برای این آیه آورده که بیشتر آنها بیش از آنکه با ظاهر آیه و کلمات آن تناسب ندارد خود گمراه کننده است .

سه معنای دیگر از هفت معنائیکه در مجمع البیان آمده این است که تو در

نبوت و شریعت یا شناسایی حق و یا طریق زندگی گمراه بودی پس خداوند هدایت نمود. و همه این معانی درست و مستقیم و مطابق با واقع است و احتیاجی بتوجیهاات دور و نامناسب ندارد، زیرا واضح است که این خبرها و تذکرها: «الم یجدک... و وجدک» راجع به نعمتها و الطاف گذشته پروردگاره آنحضرت است که از آغاز زندگی و طفولیتش تا اوائل نزول وحی و پیش از نزول این آیات مشمول آنها بوده. تاریخ روشن زندگی آنحضرت شاهدگویا و رسائی است که هیچگاه از طریق توحید و راه حق منحرف نشد و دچار گمراهیهای شرک و انحرافهای محیط خود نگردید. بنابراین معنای وجدک ضالاً، همین است که اگر خداوند ترا هدایت و تربیت نمیکرد تو خود نمیتوانستی خدا را با اسماء و صفاتش، و طریق ایمان و احکامها بشناسی و بسوی آنها هدایت شوی و از آنها غافل بودی: «... ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان ولکن جعلناه نوراً نهدی بهمن نشاء من عبادنا = چنین نبود که خود بدانی که چیست کتاب و ایمان ولی آنرا نوری قرار دادیم تا به آن هر کسی از بندگان خود را که بخواهیم هدایت مینمائیم - از آیه ۵۲، شوری»، «وان کنت من قبله لمن الغافلین».

شاید هدایت در این آیه «و وجدک ضالاً فهدی» که بدون ذکر مورد آمده منصرف بهدایت عام باشد: «الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی- ۵، از طه»، «الذی قدر فهدی- ۳، از اعلی» هدایت بمعنای عام چنانکه پیش از این گفته شد، هدایت قوای غریزی و فطری و عقلی بسوی مقاصد و مطلوبها و ارائه طریق برای به فعلیت رساندن آنها می باشد تا هر استعدادی به کمال فعلیت و مطلوب خود برسد. ضلالت در مقابل هدایت بدین معنای عام، خاموشی قوا و رکود استعدادها یا انحراف آنها از طریق کمال است، که از نقص خلقت و فساد محیط و اختیار طریق شر و گناه ناشی میشود و موجب اختلال قوا و استعدادهای نفسی و عقلی میگردد و شخص را از درک هرگونه هدایت باز میدارد: «والله لایهدی القوم الفاسقین- ۵، از صف»، «والله لایهدی القوم الظالمین- ۵، از جمعه».

همینکه لطف خاص پروردگار شامل پیمبر آینده بود و او را از تأثیر محیط شرکزا و آلوده برکنار و پاک داشت و قوای نفسی و عقلی او را پرورش داد، خود هدایت

یا زمینه‌ای برای هدایت برتر عقلی و از طریق وحی بود .

و **وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنِي** : این آیه منطبق با زمان است که آنحضرت در کفالت عمویش ابوطالب بود و پس از آن بوسیله خدیجه و اموال او بی‌نیاز گردید. ابوطالب پس از پدرش عبدالمطلب هم خود عیالمند و هم سرپرست خاندان هاشم و سرور قریش و وارث مقام پدر بود. همان پدری که خوان نعمت بیدریغ او برای نزدیک و دور و انسان و حیوان چنان گسترده بود که طیور بیابان هم از آن بهره‌مند بودند و از اینجهت او را «مطعم الطیر» می‌خواندند. در چنین وضع و موقعیتی که ابوطالب داشت محمد «ص» در کفالت او در آمد و برای یاری به عموی عیالمندش به مسافرت و کار و کوشش برخاست تا آنکه در آغاز دوره جوانی با ابوطالب سفر دور و دشوار شام را در پیش گرفت. در نتیجه این کوشش‌ها هم دارای تجربه و بصیرت و توانائی در کار تجارت گردید و هم به امانت شهرت یافت و نظر خدیجه آن زن هوشمند و توانگر و بزرگوار بسویش جلب شد و از او تقاضای سرپرستی کاروان گرانمایه‌اش را که بشام میرفت نمود. از این مسافرت سودی برآمد که خدیجه را خوشنود نمود و گشایشی در زندگی ابوطالب و زمینه‌ای برای پیشرفت دعوت آینده فراهم گردید. آشنائی نزدیک خدیجه با خصال عالی آنحضرت و آنچه از روشن بینها شنیده بود و شعور شخصی خودش پیش بینی میکرد موجب پیشنهاد ازدواج گردید و پس از آن از جان و دل ثروتش را در اختیار آنحضرت نهاد: **«فوجدك عائلاً فأغنی»**.

آن یتیمی و سرپرستی، آن راه‌یابی و هدایت، آن بینوائی و بینیازی، نمونه‌های بارزی از تدبیر و تقدیر پروردگار درباره تربیت آنحضرت بود تا پیمبری شود که دردها و بینوائیها و نابسامانیها را بخود دیده‌باشد و کار هدایت و تربیت مردم را تقدیر نماید و درماندگان را یاری و گمراهان را رهبری دهد و بینوایان را بی‌نیاز سازد.

اگر مفعول مقدر افعال آوی و هدی و اغنی جار و مجرور «بك» باشد مقام بالاتر آنحضرت را میرساند یعنی بیش از آنکه خود مأوی یافتی و هدایت شدی و بی‌نیاز گردیدی، دیگران هم بوسیله تو مأوی یافتند و هدایت شدند و بی‌نیاز گردیدند، گرچه این تدبیر و معنا منافی با اطلاق این افعال نیست و در واقع هم‌چنین بوده ولی

چون این معانی بعد از رسالت و هجرت و ابلاغ کامل نبوت تحقق یافته و این سوره در اوائل بعثت نازل شده ، از جهت زمان ، انطباق ندارد. و نیز بیان این نعمتهای سابق و به رخ کشیدن آنها برای این بود که در سختیها و ناهمواریهاییکه پس از ابلاغ رسالت خواهد پیش آید، همواره استوار و به لطف پروردگارش پیوسته امیدوار باشد و در آن گیرودار بزرگ تاریخی و حوادث آن خود را در پناه او بداند .

فاما الیتیم فلا تقهر. واما الائل فلا تنهر. واما بنعمة ربك فحدث: فاما، تفریع از آیات سابق است که نعمتهای بزرگ و گوناگون را بیان نمود و متضمن تفصیل و شرط میباشد. بعضی «لا تکهر» خوانده اند: اما آنچه پس از آن نعمتهای ربوبی بر عهده داری همین است که یتیم را دل شکسته و زبردست نگردانی یا در مقابل او روی ترش ننمایی .

یتیم که از محبت و پناهندگی پدر محروم شده بیش از هر چه خود را نیازمند به چهره های محبت آمیز می نگیرد. با نشان دادن روی خوش به یتیم که برای هر کس و در هر حال میسر است روح حساس و رنجیدم اش آرام میگردد و شکست خوردگی اش جبران میشود و خود را در پناه افراد و سرپرستی سرپرستان مینگردد و اگر از هر گونه نرازش و سرپرستی محروم ماند و شکست خورده و حقیر و نا امید و دارای کینه و عداوت شد ، هم استعدادهایش ضایع میگردد و هم موجودی خطرناک برای دیگران میشود .

در حدیث از ابن ابی اوفی چنین رسیده است: « ما در محضر رسول خدا رسیده نشسته بودیم که پسری روی آورد و گفت: پسری یتیم، خواهری یتیم ، مادری بیوه ، مرا بر آورده خداوند روزیت داده اطعام نما! خداوند از آنچه نزد خود دارد نسیان بتو نهد تا خوشنود شوی! آنحضرت فرمود: ای پسر چه خوب سخن گفتی! ای بلال هر چه داریم بیاور . بلال بیست و یکدانه خرما آورد ، آنحضرت فرمود: هفت دانه از آن تو، هفت دانه از آن خواهرت و هفت دانه از آن مادرت باشد . معاذ از جای برخاست و دست بر سر آن پسرک - که از فرزندان مهاجرین بود - کشید و گفت: خداوند یتیمی ترا جبران کند و ترا خلف پدرت گرداند. رسول خدا (ص) فرمود: ای معاذ دیدم چه رفتاری کردی. معاذ گفت بر او رحم آوردم آنحضرت فرمود: هر که سرپرستی یتیمی را بعهده گیرد و آنرا نیکو انجام دهد و دست نوازش بر سر او نهد خداوند به عدد هر موئی برایش حسنه ای ثبت کند و گناهی محو نماید و درجه ای بالایش برد . »

از عبدالله بن مسعود: رسول خدا (ص) فرمود: « کسیکه بر سر یتیمی دست نوازش

کشد، هر موی که دستش از آن میگذرد، در قیامت نور است. و فرمود: «من و سرپرست یتیم مانند این دو (انگشت سیاه و ابهامش را نشان داد) در بهشت باشیم - آنگاه که از خداوند عزوجل پروا گیرد.

معنای اصطلاحی السائل، خواهان نیازمند؛ و معنای نهر راندن ورنجانیدن است. مفهوم این نهری فلاتنهر مانند نهری فلاتنهر این است که اگر نتوان نیاز سائل را بر آورد نباید رانده و رنجور و ناامیدش نمود زیرا هر سائلی بیش از نیاز مادی که امکان انجامش گاه هست و گاه نیست، به روی بازو پذیرش درخواست نیازمند است و اگر چنین پذیرشی نیافت و رانده شد شکست خورده و نا امید میشود و بهر پستی تن میدهد. ظاهراً سائل که مطلق آمده، هر پرسنده نیازمند است، تا سؤال و نیازش چه باشد و برای چه روی آورد؟ بعضی گفته اند مقصود طالب علم است. تفریح و تزیین هر يك از فرمانهای «فلاتنهر... فلاتنهر، فحده» بر هر يك از نعمتهای یادآوری شده مؤید همین نظر است: همینکه تو جويا بودی و پروردگارت بتو روی آورد و با لطف خاص و نور نبوت، از میان گمراهیهای جاهلیت هدایت نمود، تو هم باید چهره رحمت خدا باشی و طالب حق را از خود نرانی.

روش آنحضرت با سائل چنین بود که اگر از مطلبی می پرسید با گشاده روی و در حد دریافت و زبان سائل روشنش مینمود و اگر مالی میخواست بی درنگ میداد و اگر نداشت سر بزیر میافکند و سائل را نمیراند تا خود منصرف گردد. ظاهر از نعمت مضاف «نعمه ربك» نعمت خاص پروردگاریست که در این آیه مانند آیه «ماودعك ربك...» به رب مضاف نسبت داده شده. آنچه روی ربوبیت رب را مینمایاند بیش از نعمتهای عمومی همین نعمتها و دستگیریهای خاص است. همین ربوبیت است که در ناتوانی و درماندگی و بیش از تدبیر و اختیار رخ مینمایاند و بیشتر مردم از بیشتر آن غافلند. یادآوری نعمتها و دستگیریهای سابق پروردگار، برای دیگران یا برای خود «حدیث نفس نمودن» اسانرا پیوسته خوشبین و امیدوار میسازد و به عمل و امیدارد و همین یادآوری نوعی شکر است که نعمت و ایمان به منعم را میافزاید. آن یتیم بی پناه و نادار «محمدص» بر اثر همین شکر نعمت و یادآوری الطاف گذشته پروردگارش بود که نخست عاقله ای را سرپرست شد و سپس سرپرستی قوم و قبیله و ملت و دنیا را بعهده گرفت.



در این سوره ، پس از دو سوگند ، سه وعده ، سه تذکر ، سه فرمان آمده است: وعده در باره حال و آینده ، تذکرات راجع بگذشته ، فرمانها در باره عمل .

از آیه يك تا پنج طول آیات چون طول شعاع نور « والضحي » و پرتو وحی و سایه رحمت شب بتدریج گسترش یافته است : از يك كلمه کوتاه « والضحي » تا دو و سه و چهار كلمه بلند ، و با حرکات و ایقاعات آرام و فواصل الف مقصوره که بعد از فتحه و فتحه آمده محیط سراسر محبت و لطف پیوسته را مینمایاند . از نخستین تابش نور و بر آمدن روز و وزش نسیم و آرامش شب ، و آینده امید انگیز و رضایتبخش . آیات ۶ تا ۸ با همین فواصل و تصدیر استفهام دارای لحن تذکری و انگیزنده است - سه آیه آخر با تغییر اوزان فواصل دارای لحن متفوق و تنبیه و آمرانه است .

لغات و اوزان خاص فعلی و اسمی این سوره : الضحي . سجدی . ودعك . قلی . عائل . لاتفهر . حدث .

سوره اشراج ، مکی - ۲۷ آیه است

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیا برای تو سینه‌ات را نکشودیم .	الْمَنْشُرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ۝
و از تو سنگینی‌ات را فرو نهادیم .	وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ۝
همانکه پشت‌ت را کوفته بود .	الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ۝
و یاد نامت را برای تو بلند کردیم .	وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ۝
پس بر آستی با هر سختی آسانی است .	فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۝
راستی با هر سختی آسانی است .	إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۝
پس همینکه فراغت یافتی باز خود را بیادار .	فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ۝
و بگره بسوی پروردگارت روی آر .	وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ ۝

## شرح لغات :

شرح : متکلم از شرح ( فعل ماضی ) : سأل بهم پیچیده ابراهیم حل و مطلب مشکلی را بیان کرده، گوشت را از هم جدا و باز نمود .

وضع : چیزی را بجای خود نهاد ، از دست افکند ، از کسی دست نگهداشت ، گناهش را از میان برد ، از مقامش کاست ، کتاب را تألیف کرد ، بدروغ خبر ساخت .

وزر : بار سنگین و تحمیل شده ، گناه . بفتح وار و زاء : پناهگاه ، کوه بلند .

انقضی : ساختمان را بهم ریخت ، استخوان را درهم شکست ، ریمان را باز کرد ، پیمان را از میان برد .

انصب : امر از نصب : اندوه یا بیماری دردمندش کرد ، سخت گرفتارش نمود ، پرچم را بلند کرد ، آنرا بر زمین راست نمود ، شخص را بکاری گماشت ، در کارش کوشش کرد .

ارغب : امر از رغب : بکسره بسوی چیزی روی آورد ، بچیزی چشم داشت ، از چیزی روی گرداند .

الم شرح لك صدرک : استفهام الم شرح ، برای انکار نفی ، و تقریر اثبات است . از مفهوم لك ، و تقدم آن اختصاص فهمیده میشود . صدر «بالای سینه» قفس حفظ قلب و صندوقه ریه و مجرای خون و هوا است که از استخوانها و عضلات و پرده‌های نرم و کشداری ساخته شده و پیوسته در حال انقباض و انبساط است ، و چون هرگونه تأثر فکری و نفسانی ، در حرکات قلب و دوران خون و چگونگی تنفس ظاهر میشود ، آن آثار معنوی را بساین دستگاههای عضوی نسبت میدهند : قلب یا سینه باز ، روشن ، گرفته ، تاریک ، بیمار ، منحرف و همچنین ...

گرفتگی قلب یا سینه یا به اصطلاح عامه کم حوصلگی و یأس ، از نافرجامی آرزوها و شپوات و ناامیدی از رسیدن به خواسته‌ها یا از آلودگی به گناه ناشی میشود و همه اینها از آثار جهل بحقایق و واقعیات و سنن حیات است که جز از طریق الهام و اراده وحی ، چنانکه باید شناخته نمیشود . از این جهت بیشتر مردم برای نجات از هموم و سرنوشت مبهم و گرفتگی‌ها به انواع موجبات غفلت و وسائل تخدیر شعور متوسل میشوند .

گرفتاری پیمبران و فشار روحی و گرفتگی سینه آنها ، بیش از عوامل و انفعالهای نفسانی ، ناشی از فشار وحی و سنگینی رسالت بوده ، آنها در آغاز طلوع وحی و فرمان رسالت ، از یکسو مقهور و رانده فرمانهای پی‌درپی وحی بودند که باید در هر وضع

و شرطی رسالت خود را ابلاغ نمایند . از سوی دیگر قدرتمندان و بت سازان و درپی آنها توده مردم ، در برابر پیمبران سخت می ایستادند تا عقاید و وضع کنونی خود را نگهدارند. موسی پس از فرمان رسالت، نگران تکذیب فرعون و فرعونیان بود و خود را در تنگنای سختی میدید که با لحن عاجزانه میگفت: «رب اخاف ان یکذبون و یضیق صدري و لا ینطلق لسانی ... از آیه ۱۲ و ۱۳ شعراء، و پیش از درخواست هر گونه مددی و اعجازی، از پروردگارش شرح صدر میخواست: «قال رب اشرح لی صدري و یسر لی امری. از آیه ۲۵ و ۲۶ طه». آیاتی از قرآن ، فشار روحی و ضیق صدر رسول اکرم «ص» را در آغاز رسالت ، بالحن های مختلف بیان مینماید، گاه عاقبت بی صبری بعضی از پیمبران گذشته را به رخس میکشد و تهدیدش میکند : «فاصبر لحکم ربک و لا تکن کما حب الحوت از نادی ربه و هو مکظوم ... آیه ۴۸، القلم». از آیه ۱۲ هود چنین برمی آید که آنحضرت چنان دچار فشار و ضیق صدر شده بود که احتمال میرفت ابلاغ بعضی از وحی را ترک گوید: «فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرك ان یقولوا ...» از ظاهر این آیه و کلمه «به» ، آنگاه تفصیل گفته های مخالفین معلوم میشود که سبب ضیق صدر آنحضرت از یکسو سائقه وحی و از سوی دیگر پرخاشهای مشرکین بوده ، چنانکه مفهوم آیه دوم اعراف، میخواید تا تنگ سینه ای آنحضرت از ناحیه وحی، از میان برود: «کتاب انزل الیک فلا یکن فی صدرك حرج منه ...» و آیه ۱۲۷ نحل، میخواید تا فشار مکرهای دشمنان نادیده گرفتار شود: «ولانک فی ضیق مما یمکرون». این آیات ، هم متضمن علل ضیق صدر پیمبر اکرم «ص» و نهی از آنست ، و هم به چاره جوئی و از میان بردن ضیق صدر اشاره ای مینماید . بیشتر آیاتی که راجع به سختی و سنگینی انجام رسالت و ضیق صدر آنحضرت است ، چگونگی بیرون آمدن از سختی و فشار و پیشرفت دعوت را مینمایاند و فرمائیهائی میدهد: آیات آخر سوره حجر، پس از فرمان به اعلام آشکار و بی پروای رسالت: «فاصدع بما تؤمر» به اعراض از مشرکین امر مینماید : «واعرض عن المشرکین» تا دشمنیها و قدرت نمائیهای آنانرا ندیده بگیرد و یکسر ناظر به هدف دعوت و انجام رسالت باشد و خداوند را ناظر و کافی دسیسه ها و دشمنی های بازیگرانه آنها بداند : «انا کفیناک المستهزئین» .

و از آگاهی خداوند به ضیق صدرش خبر میدهد: «و لقد علم انك يضيق صدرك بما يقولون» و در پایان، به تسبیح و سجده و عبادت مستمر امر مینماید: «فسبح بحمد ربك وكن من الساجدين واعبد ربك حتى يأتيك اليقين» تا سینه‌اش منشرح گردد و از تنگنای میان فرمانهای رسالت و دشمنیهای دشمنان نجات یابد و راه انجام دعوت، آسان و آفاق تیره بازگردد.

به طور کلی ضیق صدر و گرفتگی خاطر که موجب تحیر در تصمیم و درماندگی در فکر میشود، نوعی انفعال و تأثر روحی و از آثار کشش اندیشه‌ها و جواذب مختلف است و همینکه انسان بتواند خود را از معرض جاذبه مغالط و تأثیرات آن برهاند و در يك جهت مصمم شود و بان روی آورد، از تنگنای انفعالها و تضادهای بیرون می‌آید و سینه‌اش باز میگردد و تصمیم میگیرد و مسیرش آسان میشود.

شاید شرح صدر راجع به اسلام و کفر که در قرآن آمده بهمین معنا باشد: «افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه...» آیا کسیکه خداوند سینه‌اش را برای اسلام گشوده، پس در پرتو نوری از جانب پروردگار خود است... آیه ۲۲ زمر، «فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یردان یضله یجعل صدره ضيقاً حرجاً...» پس هر کسیکه خداوند بنخواهد هدایتش کند سینه‌اش را برای اسلام می‌گشاید، و کسی را که بنخواهد گمراه نماید سینه‌اش را تنگ و دشوار می‌گرداند. آیه ۱۲۵ انعام، «ولکن من شرح بالكفر صدره فاعلیهم غضب من الله...» ولی کسانی که به کفر سینه‌اش گشوده‌اند پس بر آنها است غضبی از جانب خدا... آیه ۱۰۶، نحل.

از ابن عباس روایت شده که از رسول اکرم (ص) سؤال شد: آیا سینه‌ای گشوده میشود؟ فرمود آری، پرسیدند: آیا نشانه‌ای برای آن هست که بتوان شناخت؟ فرمود آری: «برکناری از سرای فرور و روی آوردن برای خلود و آماده شدن برای مرگ پیش از رسیدن آن».

معنای واقعی و نفسانی شرح صدر هر چه باشد، اثر آن بیرون آمدن از حال تردید، و تصمیم در فکر و تحمل دشواریها و اطمینان نفس است، و از مضمون آیاتیکه در باره موسی و پیمبر اسلام آمده و سیرهاییکه از پیمبران رسیده، معلوم میشود که

پیشرفت دعوت پیامبران پس از فرا گرفتن وحی و قیام به رسالت همین شرح صدر بوده که در ضمن قیام به رسالت و برخورد به دشمنیها و سختیها و یا راهنمایی خداوند حاصل میشده. همان اتصال با وحی و فرمانهای پی در پی به صبر و مقاومت و اتکاء همیشگی به قدرت حق و چشم پوشی از قدرت باطل و ناچیز شمردن آن و ارائه طریق پیشرفت دعوت و چگونگی مواجه شدن با مردم و نشان دادن پشت پرده ظواهر خلق و نفسیات بشر و مرعوب نشدن از کثرت و قدرت های ظاهری و اندوهگین نشدن در شکست ها و مغرور نشدن به پیروزی ها و برتر از همه پیوسته مسیح و ساجد و عابد بودن، راهنماییها و فرمانهایی بود که پیامبران را از ضیق صدر و تنگنای مسؤولیت رسالت میرهاند و با سینه باز با دشواریها مواجه مینمود و موانع را از میان بر میداشت .

جامعترین بیان مفسرین از این آیه (الم نشرح لك صدرک) این است : آیا با نور علم سینهات را باز و قلبت را وسیع نکردیم ؟ تا به اداء رسالت قیام نمودی و بر ناسازگاریها و آزارها بردبار شدی و با نیروی ایمان چنان آرامش یافتی که دچار ضیق صدر و بی حوصلگی نشدی .

گفته بعضی از مفسرین که این آیه (الم نشرح ...) راجع به داستان شق صدر است<sup>۱</sup> از جهاتی مورد تردیدی باشد؛ اولاً در طرق روایات امامیه از این داستان خبری نیست. ثانیاً، اگر هم سند آن معتبر باشد راجع بزمان طفولیت آنحضرت است با آنکه

۱- خلاصه این داستان در صحیح مسلم (۱-۱۰۱) و احمد (۳-۱۲۱) و بعضی از کتب دیگر اهل سنت باین صورت نقل شده است : « در یکی از روزهایی که پیامبر اکرم (ص) در میان قبیله بنی سعد بسر میبرد و با برادران رضاعی خود در صحرا سرگرم بازی بود ، سفید پوشی نمایان شد و او را ربود. همبازیانش هراسان و شتابان بسوی قبیله برگشتند و به آنها خبر دادند . همینکه مادر و کسانی بسوی صحرا شناختند و طفل ربوده را یافتند و درباره این حادثه از او پرسیدند، گفت: « آن شخص سفیدپوش مرا ربود و در زمین دوری بر زمین نهاد پس از آن سینهام را شکافت و خون بسنه ای از آن بیرون آورد و سینهام را با آبی شست و داد و آنرا بست و بجایی که بودم بازگرداند.» شبیه این داستانرا بخاری (۱-۲۳۲) و مسلم (۱-۱۰۳) و نسائی (۱-۷۶) راجع به پس از بعثت و هنگام اسراء (مراج) نقل کرده اند . و بعضی نوشته اند که این داستان سه بار واقع شده است .

اگر این احادیث معتبر باشد و چنین پیش آمدی بوده است باید آنرا بصورت رمز تطهیر باطن آنحضرت از محل دست آویز و سوسه ها تأویل نمود .

سیاق ظاهر این آیات راجع بهنگام بعثت و پس از آن میباشد. ثالثاً از آیاتی که درباره شرح یا ضیق صدر آمده و همچنین از مفاهیم عرفی اینگونه اصطلاحات، معنای شرح صدر فهمیده میشود و در فهم آن احتیاجی بتوجیه یا تطبیق به اینگونه حوادث مشکوک نیست.

و **وضعا عنك وزرك الذي اتقض ظهره**: مفهوم وضع، برداشتن و فرو نهادن است. و چون به عن متعدی شده، پیوستگی یا چسبندگی پیش از وضع را میرساند. و زر عموماً به سنگینی های معنوی گفته میشود مانند آثار گناه، مسؤولیت و تعهد، اضافه بنمیر مخاطب اشاره به سنگینی مخصوص است که شخص مخاطب دچار آن بوده است. **الذي اتقض**، جمله وصفیه برای وزر است. تقض که بمعنای در هم شکستن یا صدای آست، از قبیل استعاره از معنای محسوس برای نمایاندن سختی و سنگینی توان فرسا و نامحسوس است و نسبت آن به ظهر و پشت، که محل تحمل بار سنگین است، نیز استعاره از تحمل ناپذیر شدن عضو نیرومند و تحمل پذیر میباشد.

**بقرینه پیوستگی این آیه به آیه الم بشرح ...** و ترتیب در بیان و همچنین مضمون دیگر آیاتی که ذکر شد، این وزر مضاف و توان فرسا اثر یا تعبیر دیگری از ضیق صدر است، گویا از اینجهت که فشار و سنگینی راه تنفس آزاد را می بندد، به اثر آن ضیق صدر گفته میشود و از این جهت که اعضاء حمل را ناتوان میکند به اثر آن وزر کمر شکن گفته میشود. و چون این آیات در باره ابلاغ و انجام رسالت و فشارهای اولی آست مقصود از وزر همان سنگینی فشار وحی و فشار مواعخ خارج میباشد و تناسبی با معنای گناه ندارد، آنهم چنان گناهی که پشت آن پیمبر اطهر را خم یا خورد کرده باشد **اعطف وضعا عنك وزرك**، بر **الم بشرح لك صدرك**، خود مبین تناسب و نوعی تلازم وضع وزر با شرح صدر است.

و **رفعنا لك ذكرك**: رفع مقابل وضع، برداشتن و بالا بردن است، چون ذکر شخص، پیش از نام و عنوان است، شامل روش و اوصاف و دعوت و تعلیم و اثریست که او را بیاد آورد. **لام ذلك**، در این آیه و آیه **الم بشرح لك صدرك**، برای اختصاص یا انتفاع است، و اگر برای انتفاع باشد راجع بمقام ممتاز بیوت است زیرا این رفع ذکر بسود مقام

و دعوت بود، نه برای بهره‌گیری و انتفاع شخصی و عادی. تقدیم لك بر مفعول «صدرك» - و زرك» نیز اشعار به اختصاص و فصل استفهامی دارد: آنچه گشودیم چه بود؟ سینه‌ات را و آنچه فرو نهادیم؟ وزرت را و آنچه بالا بردیم؟ ذکرت بود.

چون همه اصول معارف عالی ایمانی و فضائل و شریعت انسانی و حق و عدل و خیر در شخصیت و دعوت آنحضرت تحقق و تمثل یافت، یاد و نمودار اینها یاد او میباشد. هر کس و در هر زمان حق و عدلی را متذکر شود و نمونه محقق آنرا بجوید در راه و روش و گفتار و تعالیمش نمونه برتر آنرا می‌یابد. هر حکیم و عارفیکه در اسرار مبادی و غایات آفرینش بینش یابد، در وحی و تعالیم او برتر از آنرا می‌نگرد. هر قانون‌شناس و قانون‌گذاری بخواهد نظامات و روابط حقوقی بشر را بشناسد در شریعت محمدی «ص» اصول عمیق و پایدار آنها را می‌یابد.

نام و یاد او مانند خورشید و ماه در افق و مدار بلندیست که بر همه کس و در هر زمان و فراخور استعدادها می‌تابد و تیرگی اوهام و اندیشه‌ها و انحرافهای بشری، نمیتواند آنرا از تابندگی بازدارد یا بیالاید. آوای گواهی به رسالتش با شهادت بتوحید خداوند جهانیان پیوسته، و در قرون متمادی و مفاصل حیات و آفاق مختلف بلنداست و با همه دشمنیها و تیرگیها، روز بروز وسعت بیشتر می‌یابد.

مگر نور نبوتش در اندک زمانی نخست جزیره العرب تاریک، آنگاه شرق و غرب و جنوب و شمال را روشن نکرد و شعاع آن، قلوب پراکنده را بهم‌پیوست، و از اندلس تا هند نام محمد و تعالیم او بر نام و تعالیم ساکنین این سرزمینها برتری نیافت؟

آیا آن بلند آوازی یتیم عیالمنده و بی‌پناه و درس‌نخوانده و در میان مردمی جاهل و بیابان‌گرد و گمراه، آنها هم با این سرعت جز به یاری خداوند و لطف و قهر او بود؟ آیا تاریخ میتواند نمونه‌های از این رفعت و سرعت نشان دهد؟ - و رفعتك ذكرك.

طاغیانرا از حدیثت دافم

نام تو بر زر و بر نقره زنم

در محبت قهر من شد قهر تو

۱- من ترا اندر دو عالم دافم

رونقت را روز افزون میکنم

منبر و محراب سازم بهر تو



و شاید که مقصود از ذکر در این آیه «ورفعنا لك ذكرك» مانند آیه «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» قرآن باشد. در حقیقت پیشرفت و برتری ذکر محمد همان پیشرفت و برتری قرآن است که همان اراده محقق پروردگار می باشد، و همان اراده نافذ است که در طریق علل و اسباب، موانع را از میان بر میدارد و راه پیشرفت حق را آسان میگرداند:

فانمع العسر يسرا. ان مع العسر يسرا: فاء تفریع و ان تأکید و جمله اسمیه، خیرها در مطالب سابق را تأیید مینماید و از نظام و حقیقت ثابتی خبر میدهد. حرف مع بجای بعد، پیوستگی یسر را با عسر میرساند. الف و لام العسر نباید برای جنس یا استغراق باشد زیرا سختیها یکی در مسیر شر و فساد است، همراه آسانی و در مسیر آن نیست بلکه پیوسته سخت تر میگردد: «و اما من بغل و استغنی و کذب بالصنی فسنیسره للعسری». بنابراین باید عسر معهودی مقصود باشد که بقرینه مقام عسر در راه حق و دعوت بغیر است، یسراً، بصورت نکره دلالت بر اطلاق و تعظیم دارد: یسری بی قید و چشمگیر. تکرار آیه بدون حروف ربط، برای تأکید و تقریر مستقل است. العسر بالف و لام چون اشاره به عسر معهود یا نوع عسر است اشعار به وحدت عسر دارد و یسراً نکره و مکرر تنويع و تکرار یسر را می رساند: با آن عسریا نوع آن، یسری دیگر و مکرر است.

در حدیث است که روزی پیغمبر اکرم «ص» خوشحال و شادمان بیرون آمد و میگفت: «هیچگاه يك سختی بر دو آسانی چیره نشود. فان مع العسر يسرا...»



من مناره برکنم آفاق را  
چاکرانت شهرها گیرند و جاه  
تا قیامت باقیش داریم ما  
هست قرآن مرترا همچون عسا  
تو اگر در زیر خاکی خفته ای

کور گردانم دو چشم عاق را  
دین تو گیرد ز ماهی تا بهاء  
تو مترس از نسخ دین ای مصطفی  
کفرها را درکشد چون ازدها  
چون عسایشان تو آنچه گفته ای

«و یلیام مویر» در کتابش «سیرت محمد ص» گوید: محمد سخنش روشن و آئینش آسان بود، او کارها را انجام داد که خردها را متحیر می نماید، تاریخ بخود مسلحی را مانند محمد ندیده که در اندک زمانی نفوس را بیدار و اخلاق را زنده و شأن فضیلت را بالا ببرد.

و از مفهوم آیه چنین برمیآید که همیشه آسانی در پی رنج است و هر کس خود را پیوسته به خدا و مصلحت خلق میداند باید سختی و رنج را بجان بخرد و دردمند باشد، تا آسانی پیش آید و مشمول رحمت خداوند شود. تا برده رنج گنج میسر نمیشود ...

**فاذا فرغت فانصب والی ربك فارح** : فاذا فرغت ، تفریع به آیات ، یا دو آیه قبل است. در تقدیر متعلق فعل فرغت و مفعول فانصب و جوهی ذکر شده است: چون سینه‌ها را باز نمودیم و وزرت را فرو نهادیم و یادت را بلند کردیم، یا چون با آن گونه سختی آسانی است، پس همینکه از نماز واجب یا انجام رسالت یا کارزار فراغت یافتی، یکسر به نوافل و دعا یا هر عمل شایسته‌ای بکوش. چون متعلق و مفعولی برای این افعال ذکر نشده، آنچه مفسرین آورده‌اند، باید بیان موارد و مصدق باشد، و کاملترین و مناسبترین مورد همان فراغت از انجام دعوت است، و خبرهای این سوره از شرح صدر و وضع وزر و رفع ذکر، مؤید همین است، زیرا این خبرها باید راجع بسالهای پس از بعثت و پیش از هجرت باشد که آنحضرت از مرحله اول رسالت و سختی‌های آن فراغت یافت و گروهی از مرد وزن مکه و یثرب اسلام آوردند و برای نگهداری و پیشرفت اسلام سخت پایداری و فداکاری مینمودند و هر یک در حدایمان و دریافت خود داعی وفادار اسلام و طلیعه آینده آن و مبشر وعده‌های خداوند بودند. از این پس آنحضرت برای از میان رفتن دعوت و رسالتش نگران نبود و از ضیق صدر و سختی آن مرحله فراغت یافته بود. پس از سازندگی اشخاص با ایمان و نخستین پایه‌گذاری اسلام مراحل دیگری در پیش بود که باید با کوشش‌های دیگر و هدایت و فرمانهای پی‌درپی آیاتیکه نازل میشد و اوضاع و حوادثیکه پیش می‌آمد، آنها را انجام دهد و بگذرد. مراحل بعد از دعوت، ابلاغ و تعلیم و اجراء احکام و توحید مسلمانان و تنظیم اجتماع و تحکیم قدرت دفاع و جهاد بود تا تحول همه جانبه در افکار و نفوس و نظامات پدید آید و حصارهای شرک و نظامات کهن متلاشی گردد. برای انجام این مسؤولیت‌ها که بیش از ابلاغ و دعوت نخستین بود باید کوششهای دیگر نماید و سختیها و پایداریهای دیگری لازم بود: فاذا فرغت فانصب. و اگر مقصود از فاذا فرغت، فراغت از همه وظائف رسالت و تکمیل آن باشد، فانصب، امر به یکسر روی آوردن و قیام

به عبادت و آیه والی ربك فارغ بین آست. و این دو آیه متضمن مفهوم آیات سوره نصر (اذا جاء نصر الله) میباشد

با همه آنچه گفته شد، چون در آیه فاذا فرغت فانصب، اشاره به امر یا مرحله خاصی نیست باید همچنان مطلق و ناظر به فراغت هر امر و مرحله‌ای باشد، زیرا با انجام هر کوشش و رسیدن به هر مطلوبی هر چه هم بزرگ باشد، مسؤلیت و وظیفه حیاتی با آخر نرسد، آنهم برای پیگیری که رسالتش برانگیختن استعدادهای نامتناهی انسانی و برپاداشتن نظامی هر چه برتر و در نهایت برگرداندن وسوق دادن خلق بسوی پروردگار نامتناهی در کمال و قدرت است. چنین پیگیری هر چه بکوشد و از گردنه مشکلات بگذرد و هر مرحله‌ای که برایش آسان گردد، نباید وظیفه رسالت خود را از هر جهت پایان یافته و انجام شده بداند و فراغت یابد و خلوت گزیند. و باید خود را برای هموار کردن سختی‌های دیگر که در راه کمال انسان است، پیوسته آماده کند تا راهها هموار شود. در حقیقت موجود متحرکی چون انسان، اگر متوقف و ساکن شود و پس از فراغت از هر وظیفه خود را آماده برای کوشش‌ها و تحمل سختیهای دیگر ننماید، استعدادهای انسانی فاسد میگردد، همچنانکه آب و هوا اگر ساکن شدند فاسد و منشأ بیماریها میشوند و خاصیت حیاتبخشان از میان میرود: «ما زنده از آیم که آرام نگیریم. موجدیم که آسودگی ما عدمهاست.» این خاصیت و روح تحرك دائم، در پیمبران و پیشوایانیکه هدفهای برتر انسانی را بصورت کامل تشخیص دادند، شدیدتر و بیرومندتر و احساس و شعور آنها به دردها و وزرها بیشتر است. همین احساسها و دردهای متراکم است که با انگیزه وحی والهامات منشرح و منفجر میگردد: «الم نشرح لك صدرك...» و تشمع آن، عناصر نا قابل را میوزاند و قابلها را بحرکت در میآورد و نورانی و ربانی مینماید. چون اینها به دنیا نیامدند تا چون عامه مردم آلت شهوات شوند و در خدمت امیال و هواها در آیند با خود را برکنار دارند و آسایش طلبی گزینند. اینها آمده‌اند تا هر چه قدرت دارند و کسب مینمایند به کار برند و کوشش نمایند و دمی نیاسایند تا همه قوا و نیروهای بشری را در راه و خدمت حق و عدل و کمال در آورند و همه موانع و شرور را که تغییر رنگ میدهند از سر راه انسان بردارند و

نظامات واژگون را واژگون سازند و برای رسیدن باین مطالب کوشش نمایند و رنج برند و در برابر مصائب و مصاعب پایدار و بردبار باشند؛ فاذا فرغت فانصب - تفریعات این آیه بر آیه: فان مع العسر یسراً... همین کوششها و قیامها و آمادگی برای سختیها را میرساند: چون با هر سختی آسانی در پیش است و این قانون زندگی و حیات است. پس از هر چه فراغت یافتی و به هر مطلوبی رسیدی و راه آن آسان شد، به وظیفه و مطلوب دیگر قیام نما و آماده سختی دیگر باش! و از این طریق زمینه تربیت و مسیر ربوبیت را بازگردان و یکسره به پروردگارت روی آرواز او قدرت بیاب: والی ربك فارغب.

در روایات ما ( امامیه ) سوره و الضحی و الم شرح در حکم یکسوره آمده و فاصله بسم الله لازم شمرده نشده است. و چون بیشتر فقها قرائت یکسوره کامل را در نماز واجب میدانند باید پس از سوره حمد هر دو سوره خوانده شود. دلیل وحدت حکمی این دو سوره اگر روایات معتبری باشد باید پذیرفت و اگر از جهت وحدت مضمون یا نزول این دو سوره است که آنها را در حکم یکسوره گرفته اند، مورد تأمل است زیرا گر چه آیات «الم شرح...» و «الم یجدک...» با هم شباهتی در تعبیر و مفهوم دارند، ولی ظاهر آیات اول «والضحی» این است که در آغاز بعثت نازل شده و وعده های آن راجع بسالهای بعد از بعثت است، و آیات الم شرح... از نعمتهای انجام یافته خبر میدهد و نزول آن باید در سالهای پس از بعثت باشد.

طول آیات این سوره بتقریب، یکسان و متوسط، و دارای سه گونه لحن و فاصله است: تا آیه چهارم یا فتحه و سکونهای متوالی (جز کلمه وزرک، که بکسر واو آمده) و فواصل «فعلل» و پی در آمدن کاف خطاب، فضائی از تشبیه و حکایت و لطف را متمثل مینماید. در آیه ۵ و ۶ ناگهان آهنگ تغییر یافته و باطنین انگیزنده «ان» و حرکات کلمات و ایقاعات مختلف و فاصله «فعلا» انگیزنده است و قانون و مسیر مختلف و سخت زندگی و آسانی نهائی را مینمایاند. آهنگ آیه ۶ و ۷ به آیات قبل بر میگردد و با فاصله «افعل» بصورت لحنی خفیف مانند آیات آخر والضحی آمرانه آمده و سوره بسته شده است. هر يك از آیات متضمن سه ایقاع است که از ترکیب حروف

و حرکات يك يا دو كلمه پیوسته برمی آید : ' الم شرح - لك - صدرك - و همچنین تا آخرین آیات .

لغات و کلمات این سوره معانی متقابل و متناسب با هم را تصویر مینمایند :  
 شرح ( باز و سبک نمودن ) در مقابل: تقض . لك - عنك . صدر - ظهر . وضع وزو -  
 رفع ذکر . عسر - یسر . فراغت از کار گذشته - نصب و رغبت بسوی آینده .  
 لغات و هیئتهای فعلی که در همین سوره آمده : الم شرح ، اتقض ، فرغت ، نصب ،  
 ارغب .

سورة التين ، مکی - ۹۲ آیه است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالتِّينِ وَ الزَّيْتُونِ ۝

سوگند به انجیر و زیتون .

وَ طُورِ سِیْنِیْنَ ۝

و سوگند به طور سیناء

وَ هٰذَا الْبَلَدِ الْاَمِیْنِ ۝

و سوگند باین شهر بی ترس و هراس .

لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِیْ اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ ۝

همانا انسانرا در نیکوترین نهاد آفریدیم .

ثُمَّ رَدَدْنٰهُ اَسْفَلَ سَافِلِیْنَ ۝

و سپس او را به پست ترین مراتب پست باز گردانیدیم .

اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ فَلَهُمْ اَجْرٌ  
غَیْرُ مَمْنُونٍ ۝

مگر آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند . پس برای ایشان است پاداشی بی پایان (یا بی منت) .

فَمَا یَكْذِبْكَ بَعْدَ الدِّیْنِ ۝

پس از این چه چیز ترا به تکذیب دین واداشته ؟

فِی الْاَیْسِ اللّٰهُ یَاْخُكُمُ الْاَحْکِیْمِیْنَ ۝

مگر خداوند فرمانروا ترین فرمانروایان نیست ؟

## شرح لغات :

طور : کوه ، کوه وحی موسی ، کوه مشجر ، جلوخان .

سینین : کوه سیناء ، سرزمین سیناء .

تقوم : مصدر قوم (بتشدید واو) : چیز را تبدیل کرد و آراست ، از کجی راست نمود ، اندک اندک پیاداشت ، ارزش کالا را معین نمود .

انفل : بمعنای وصفی مانند اعمی و اعرج : پست ، پالین ، و بمعنای تفضیلی : پست تر و پالین تر .

سافلین : درمقابل علیین : مراتب پست ، هوالم فرودین ، اشخاص فرومایه ، زمینگیر ، بی‌خرد .

والتین و الزیتون : دو سوگند به دو گونه میوه با برکت است که بیشتر در سرزمینهای قدس و پیرامون آن که محل‌های نزول وحی و رستاخیز پیامبران بوده روئیده میشود .  
الجزیر لقمه‌ای دارای مواد و ترکیبات غذایی و دوائی سبک و خوشخوراک است که تازه و خشک و گوشت و هسته و پوستش برای همه و هر سنی ماکول و گوارا میباشد و انواع درختش در فصول سال و پیش از رویش برگ و شکوفه بهره میدهد . و چون مانند دیگر درختهای میوه نیست که پیش از باروری برگ و شکوفه دهد و جلب نظر کند و وعده بسیار دهد و تخلف از مقدار نماید ، آنرا درخت صادق و با وفا خوانند ، و چون شجره نبوت ، بدون ظهور آثار و مقدمات مشهود به ثمر میرسد و بهره‌اش نمایان میگردد . زیتون میوه‌ایست که از مواد غذایی و دوائی و روشنائی ترکیب یافته و درخت آن پر توان و عمرش دراز و تنه‌اش نقره فام و برگهایش همیشه سبز است و بیشتر در دامنه‌های سرزمین قدس و سینا میروید .

بعضی از مفسرین این دو سوگند « والتین و الزیتون » را ناظر به کوهها و یا سرزمینهای فلسطین و شامات دانسته‌اند که سرزمینهای رویش این دو گونه درخت و محل‌های عبادت و وحی پیامبران بوده است . بنابراین معنا ، مجاز در کلمه و به‌علاقه حال و محل است و چون نه فرینه‌ای در کلام است و نه شهرتی میان خاص و عام ، صرف لفظ از معنای حقیقی روا نباشد ، و فقط شهرت کوهی در سرزمین فلسطین بنام « جبل الزیتون » یا دو سوگند « و طور سینین و هذا البلد الامین » که نام دو محل است نمیتواند فرینه‌ای برای مجاز در کلمه باشد . الف و لام هم ظاهر در نوع است .

گویا عنایت خاصی از جانب پروردگار باین سرزمینها بوده تا مهد پرورش رسولان و وحی گیران باشد: کوههای بلند و پست و بهم پیچیده، دامنه‌های سبز، هوای لطیف و روح بخش، آسمان صاف، دو گونه میوه فراوان انجیر و زیتون که غذای طبیعی و پاک و سالم و صفا بخش است. همه اینها زمینه و محیط مساعد و نیروبخشی برای صفای نفس و تعالی روح بوده. در چنین محیط مساعد و دور از آلودگی اجتماع با همه لوازم و آثارش بود که مردان بلنداندیش پرورش می یافتند و امواج وحی را می گرفتند و زمین را به آسمان می پیوستند. اترها الله عن الارجاس.

و طور سینین: طور، گرچه در لغت بمعنای کوه (یا چنانکه ماوردی گفته) کوه دارای درخت و میوه است ولی در اصطلاح به همان کوهی اطلاق میشود که محل مناجات و نزول وحی و شریعت موسی بوده.

هاکس در لغت سیناء گوید: «کوهی است که در شبه جزیره طور سینا واقع و... از این تعریف اگر درست و دقیق باشد معلوم میشود که طور سیناء نام سراسر شبه جزیره است ولی در یک صفحه بعد گوید: «اما طور سینا که کوه سینا نیز یکی از قله‌های آنست در وسط شبه جزیره است که در میان خلیج سویس و عقبه واقع است» با آنکه در تورات نامی از طور دیده نمیشود، معلوم نیست که مؤلف کتاب قاموس مقدس این لفظ را از کجا گرفته است؟

در تورات از آن کوه گاه به «سیناء» و گاه به «حوریب» تعبیر شده است. بعضی از مفسرین عهدین نیز حوریب و سیناء را نام یک محل دانستند و بعضی دیگر گویند: حوریب کوهستان و سینا یکی از قله‌های آنست. و نیز گویند حوریب قله‌ایست در کمر کوه موسی که عربها آنرا رأس المنصافه گویند (رجوع شود به قاموس کتاب مقدس - سینا) شاید لفظ طور تغییر یافته و تمربیب و کوتاه شده همان حوریب باشد! چه کلمه طور نام مطلق کوه یا سرزمین بوده و پس از آن نام کوه مخصوص شده باشد یا بعکس این، در هر موردی از قرآن آمده ناظر به همان کوه

۱ - در کتاب فرهنگ فارسی دکتر مبین دو طور طور ۱۲۳ ذکر شده: ۱ - طور سیناء که محل مناجات و وحی موسی بوده. ۲ - کوهی که مشرف بر طبریة اردن است که بالای آن کلیسای بزرگه و مستحکم بوده. - چنانکه گفته شد لفظ طور در کتاب عهدین ذکر نشده و پیش از نامبری یا نامگذاری قرآن، باین نام کوهی شهرت نداشته و گویا این لفظ از قرآن اتخاذ شده است. و اکنون نیز در آن نواحی کوهی باین نام معروف نیست.



مخصوص است . چنانکه در محاورات نیز کوه طور و جبل الطور ، با اضافه گفته میشود .

بعضی از مفسرین قرآن، سینین را تعبیر دیگری از سینا دانسته‌اند و بعضی گویند: سینین در لغت سریانی یا نبطی بمعنای مشجر و با برکت و نیکو است. احتمال دیگر این است که سینین جمع یا شبه جمع سین باشد «مانند علیین» چنانکه از تورات استفاده میشود سین ، دشت و دامنه‌های سیناء است : در سفر اعداد «باب ۳۳ : ۱۱ و ۱۲» یکی از منازل بنی اسرائیل را بیابان سین شمرده است . بهر صورت چون اصل این است که مضاف و مضاف الیه در معنا مختلف باشند، باید طور و سینین «و طور سینین» نام دو محل باشد، بنا بر این اگر طور نام کوه باشد، سینین نام دشت یا دشتهای پیرامون آنست . و اگر نام قله باشد شاید که سینین نام دشتهای آن یا نام کوه سیناء باشد.<sup>۱</sup>

وهذا البلد الامین: هذا اشاره به البلد و مشعر به گزیدگی و اختیار آن است . الامین بمعنای فاعل «الآمن» یا مفعول «المأمون» است و چون دیگر صفات مشابه لزوم وصف را میرساند: سوگند باین شهر که پیوسته امنیت بخش یا امنیت داده شده است. منشأ امنیت آن شهر، کعبه و مناسک آنست که هسته مرکزی و اولی بناء و اجتماع آن بوده و کعبه با آداب و احکامش صورت تمثل و تبلور یافته توحید ابراهیم و الهام بخش آن میباشد . سپس دعوتها و شریعت‌های پیامبران دیگر همان توحید ابراهیم را شرح و بیان نموده است تا از این طریق مردم حق جو به یکنوائی ذات و صفات و اراده خداوند ، ایمان آرند و دعوت ابراهیم را بیک گویند و فقط محکوم حکم و مجری اراده و احکام او که همان عدل و رحمت و خیر است گردند . همین توحید فکری و عملی مبده تشریح و تنظیم و تشخیص حقوق و حدود همه جانبه و عادلانه و یکسان و موجب امنیت فردی و اجتماعی است .

بر مبنای همین توحید فطری ، پیوسته این خانه و این شهر الهام بخش حقوق مساوی انسانها بوده و در قرون تاریک جاهلیت و در میان قبائل ستم پیشه و خود سر

۱ - کوه سینا در ناحیه جنوبی شبه جزیره سینا واقع شده و ناحیه شمالی آن دشت هموار است. شبه جزیره سینا به شکل مثلثی میباشد که قاعده آن در سمت دریای مدیترانه و شمال شرقی مصر است .